





بیت های بارانی (۳)

(اشعار و نوحه های ماه محرم ۹۵)

گردآوری: قاسم صرافان

طراح جلد و صفحه آرا: محمد جواد روشن روان

ناشر: هیأت رزمندگان اسلام - معاونت فرهنگی

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

انتشار: پاییز ۱۳۹۵

قیمت: ۱۱,۰۰۰ تومان

فایل صوتی نوحه هادر سایت هیأت رزمندگان اسلام

www.eHeyat.com



با حمایت معاونت فرهنگی اجتماعی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

فهرست

فصل اول / اشعار

۷.....	امام حسین (علیه السلام)، کربلا.....
۱۵.....	حضرت مسلم (علیه السلام).....
۱۹.....	حضرت رقیه (سلام الله علیها).....
۲۱.....	اصحاب.....
۲۵.....	حضرت عبدالله (علیه السلام).....
۲۹.....	حضرت قاسم (علیه السلام).....
۳۳.....	حضرت علی اکبر (علیه السلام).....
۴۳.....	عاشورا.....
۴۹.....	حضرت زینب (سلام الله علیها).....
۵۳.....	دیر راهب.....
۵۷.....	اربعین.....
۶۱.....	مدافعان حرم.....
۷۵.....	امام زمان (عج).....

فصل دوم / نوحه ها..... ۷۷

۷۹.....	امام حسین (علیه السلام)، کربلا.....
۸۷.....	محرم.....
۹۱.....	حضرت مسلم (علیه السلام).....
۹۵.....	ورودیه.....
۱۰۱.....	حضرت رقیه (سلام الله علیها).....
۱۰۹.....	اصحاب.....
۱۱۵.....	جوانان حضرت زینب (سلام الله علیها).....
۱۱۹.....	حضرت عبدالله (علیه السلام).....
۱۲۳.....	حضرت قاسم (علیه السلام).....

١٣١.....	حضرت على اصغر (عليه السلام).....
١٣٧.....	حضرت على اكبر (عليه السلام).....
١٤٥.....	تاسوعا.....
١٥٥.....	عاشورا.....
١٦٥.....	شام غريبان.....
١٦٧.....	حضرت زينب (سلام الله عليها).....
١٧١.....	امام سجاد (عليه السلام).....
١٧٣.....	اربعين.....
١٧٧.....	مداشعان حرم.....
١٨١.....	امام زمان (عج).....



فصل اول

اشعار





بیت‌های بارانی سه ۶



امام حسين (عليه السلام)



سید حجت بحر العلومی

با سرخی نگاه شما غم درست شد
از آن غروب بود که ماتم درست شد
از سال شصت و یک که زمین خورد آسمان
حال و هوای ماه محرم درست شد
آدم نبود آدم و اصلا بها نداشت
بعد از قسم به نام تو آدم درست شد
«صد مرده زنده می شود از» تربت حسین
از خاک کربلای تو مرهم درست شد
پیراهن تو را که به دیوار عرش زد
رایت ، علم ، کتیبه و پرچم درست شد
وقتی زبان گرفت کنار تو مادرت
در کوچه های سینه زنی دم درست شد
وقتی صدای بی کسی تو بلند شد
یک بخش از لهوف و مقرم درست شد
با گریه بر غریبی اولاد فاطمه
راه نجات مردم عالم درست شد



مجتبی خرسندی

جان و دل شاعر پی الهام حسین است
وقتی که سرآغاز غزل نام حسین است
چون آب که رفع عطش از تشنه نماید
آرام دلم نام دل آرام حسین است
هرقاعده ای خورده به هم از سر لطفش
آزاد، اسیری ست که در دام حسین است
آسیب نزد سنگ گناهان پر او را
دل گفتار جلدی ست که بر بام حسین است
از نفس خطاکارم اگر ترس ندارم
چون با همه ی سرکشی اش رام حسین است
درزمره ی شاهان و بزرگان شده مکتوب
هر نام که در دفتر خدام حسین است
اسلام همه کفر شود روز قیامت
معیار خداوند گر اسلام حسین است



مشکی به تن شعر من و خانه ی کعبه ست
هر بیت عزادار در احرام حسین است
هر چند که عریان شده در دشت ولیکن
بر پیکر دین نبوی جامه حسین است
آغاز خوش آن بود که با نام حسین و
پایان خوش این است که با نام حسین است



مجتبی خرسندی

لحظه لحظه عمر من فقط گذشته با حسین
چونکه بر لبم نبوده غیر ذکر یا حسین
دست من به دامن تو بوده هر کجا حسین
چون محل نداده جز تو هیچ کس مرا حسین
وقت بی کسی فقط تو را زدم صدا حسین

یا من اسمه دوا و ذکره شفا حسین

حاجت مرا همیشه کرده ای روا حسین
پس برای درد من فقط تویی دوا حسین
در نماز صبح و ظهر و مغرب و عشا حسین
نام نامی تو از لبم نشد جدا حسین
ذکر هر قنوت من به جای ربنا ، حسین

یا من اسمه دوا و ذکره شفا حسین



ای تجسم تمام رحمت خدا حسین
 لطف تو همیشه بوده شامل گدا حسین
 هر دقیقه می کنی نظر به حال ما حسین
 ما گدای بی وفا ، تو شاه باوفا حسین
 پس سراغ غیر تو چرا روم ، چرا؟ حسین

یا من اسمہ دوا و ذکرہ شفا حسین

برتر از گهر شده ست خاک کربلا حسین
 چون که با نگاه تو شده است کیمیا حسین
 شد مس وجود من به لطف تو طلا حسین
 گریه بر تو دلپذیر اگرچه با ریا حسین
 زندگی خلاصه گشته از حسین تا حسین

یا من اسمہ دوا و ذکرہ شفا حسین

هست اشک روضه ی تو چشمه ی بقا حسین
 آمدم به هرکجا که روضه شد به پا حسین
 گرچه حق روضه های تو نشد ادا حسین
 گریه ام برای تو شبی نشد قضا حسین
 عمر من بدون گریه می شود فنا حسین

یا من اسمہ دوا و ذکرہ شفا حسین



ای به کشتی نجات خلق ناخدا حسین
 گریه بر تو علت نجات انبیا حسین
 گرچه خورده ای تو سنگ و نیزه و عصا حسین
 کشته های عشق را خداست خون بها حسین
 پس به غیر از این دعا ، نمیکنم دعا حسین

یا من اسمہ دوا و ذکرہ شفا حسین

جای تو مگر نبوده دوش مصطفی حسین؟
 روی خاک کربلا چرا شدی رها حسین؟
 روی سینه ات نشسته شمر بی حیا حسین
 کربلا کفن نبوده غیر بوریا حسین؟
 مادرت رسیده با دم حسین وا حسین

یا من اسمہ دوا و ذکرہ شفا حسین

مادرم گذاشت بر لبم از ابتدا حسین
 ریخت بین شیر من از اشک روضه ها حسین
 گردنم گذاشت شال مشکی عزا حسین
 گفته ام از ابتدا به شوق انتها حسین
 پس به وقت مردنم به دیدنم بیا حسین

یا من اسمہ دوا و ذکرہ شفا حسین



محسن علوی

در بارگاه قدس که جای ملال نیست
پرواز با دو بال شکسته محال نیست
فطرس در این مسیر به ما یاد داده است
اینکه همیشه بال شکسته و بال نیست
با لطف تو پریده دلم روی گنبدت
ورنه برای پر زدن این بال، بال نیست
ای کربلا نرفته کمی صبر پیشه کن
دنیای ما همیشه که بر این روال نیست!
باب الحوائج است علی اصغر تو پس
شرط بزرگوار شدن سن و سال نیست
ما گریه میکنیم برایت الی الابد
در اشک ما برای عزایت زوال نیست
با سوختن به پای غمت جان گرفته ام
تا گل به کوره راه نیابد سفال نیست
از داغ روضه های تو قدش خمیده است
ورنه هلال ماه همیشه هلال نیست
از آب هم مضایغه کردند کوفیان
حقى شبیه حق شما پایمال نیست





حضرت مسلم (عليه السلام)



وحید قاسمی



کوفه دلبستگی اش را به تو ابراز نکرد
در زدم خانه به خانه، احدی باز نکرد
خسته از راه، دعا کن به دو راهی نخورد
هیچ مردی به در بسته الهی نخورد
غیر از این طوعه در این شهر ندیدم مردی
کاش می شد به تو پیغام دهم برگردی
کاش می شد به تو پیغام دهم: کوفه نیا
به علی اصغر شش ماهه قسم کوفه نیا
دیدن حرمله دلشوره به جانم انداخت
جمله ی «کوفه نیا» را به زبانم انداخت
پینه ی مُهر به پیشانی شان توطئه بود
قول این طایفه ی چرب زبان توطئه بود
پشت پایِ بدی از دوست نماها خوردم
زخم از نیزه ی تکفیر به فتوا خوردم
سر به دیوار غریبی نگذارم چه کنم؟!
دست دشمن پسرانم نسپارم چه کنم!؟

کوچه گردی شده کارم، همه رفتند حسین!
 راه برگشت ندارم، همه رفتند حسین!
 حق اولاد علی نیست چنین بی مهری
 گریه ام بند نمی آید از این بی مهری
 روضه هایم به تو بسیار شباهت دارد
 اشکم از غربت گودال شکایت دارد
 در دل خاک، دلم خون جگر می ماند
 سر دروازه سرم منتظرت می ماند
 سر دروازه رسیدی، طلب باران کن
 بال لب تشنه مرا فاتحه ای مهمان کن
 غم نخور! چون که شنیدی به پرم سنگ زدند
 به فدای سر زینب به سرم سنگ زدند



وحید قاسمی

زبان حال حضرت مسلم (ع)

فتنه دارد قوام می گیرد
ریشه و انسجام می گیرد
شمر از شیخ جاهل این شهر
حُکم قتل امام می گیرد
عمر سعد از عبیدالله
قول پست و مقام می گیرد
پیش چشمان من، شکمها را
لقمه های حرام می گیرد
نیزه سازی حریص، مزدش را
نرخ بازار شام می گیرد
حرمه بین حجره ها قیمت
از کنیز و غلام می گیرد
کوفه با کشتن سفیر حسین
از علی انتقام می گیرد
زخم صفین و نهروان انگار
کربلا التیام می گیرد
سر به دیوار خانه ی طوعه
بغض من همکلام می گیرد
کاش می شد مدینه برگردی
دل به یادت مدام می گیرد
غصه ی خواهرت به جانم ریخت
کوچه را ازدحام می گیرد





حضرت رقيه (سلام الله عليها)



قاسم صرافان

سخت است وقتی روضه وصف دختری باشد
حالا تصور کن به دستش هم، سری باشد
حالا تصور کن که آن سر، ماهِ خون رنگی
در هاله‌ای از گیسویی خاکستری باشد
دختر دلش پر می‌کشد، بابا که می‌آید،
موهای شانه کرده‌اش در معجری باشد
ای کاش می‌شد بر تنش پیراهنی زیبا،
یا لااقل پیراهن سالم‌تری باشد
با آن همه چشم انتظاری باورش سخت است
سهمت از آغوش پدر تنها سری باشد
شلاق را گاهی تحمل می‌کند شانه
اما نه وقتی شانه‌های لاغری باشد
اما نه وقتی تازیانہ دست ده نامرد
دور و برگم گشته‌ی بی‌یاوری باشد
خواهرتر از او کیست؟ او که، هر که آب آورد،
چشمش به دنبال علی اصغری باشد
وای از دل زینب که باید روز و شب انگار
در پیش چشمش روضه‌های مادری باشد





اصحاب





احمد علوی

تقدیم به حر بن یزید ریاحی

جدا می کردی از لشگر مسیر جاده خود را
به روی اشک می انداختی سجاده خود را
به استقبال تو با روی باز آمد امام اما
چه مشکل گفته بودی حرف های ساده خود را
چه کردی با دل فرزند پیغمبر که می خواهد
در آغوشش بگیرد پیکر آزاده خود را
بیا سیراب شو از تشنگی مانند مولایت
بگیر از دست هایش روزی آماده خود را
شهادت روزی مردان سرمست است و قسمت شد
که از دستان مولایت بگیری باده خود را
ز جا برخیز و سیری کن در آفاق و ببین با او
شکوه پیکر در خاک و خون افتاده خود را

احمد علوی

تقدیم به عابس ابن شیبب

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد
سفید رویی عالم نصیب عابس شد
شجاع و پر دل و جرأت، بلند بالا بود
همان که شیر سیاه سپاه مولا بود
اگر چه نیت شاعر قیاس کردن نیست
و هم پیاله عباس عابس اصلا نیست
دو شیر سرخ و سیاهند از که می خوانند
در آستانه میدان رجز که می خوانند
نوشت نام خودش را که در سپاه حسین
دخیل بست دلش را به بارگاه حسین
به گریه در شب آخر چنین به شوذب گفت
بیا همیشه بمانیم در پناه حسین
قسم به حضرت خورشید راه را بدم
چراغ روی حسین است و راه راه حسین
قسم به دوست که جانم از اوست خواهم مرد
به یک اشاره ابرو به یک نگاه حسین





« حضور مجلس انس است و دوستان جمعند »
به جان « جون » رسولان آسمان جمعند
بهشت جا شده در لابلای انگشتش
چقدر دل نگرانم برای انگشتش
چگونه عشق و جنون را به هم نیامیزم
بدون یا علی از جا چگونه برخیزم
به چشم کوفه که خود را چنین به خواب زده
غروب آمده یا این که آفتاب زده؟
حدیث معرفت و شرح عشق مشکل نیست
دلی که عاشق مولا نمی شود دل نیست
به شوق اوست اگر من به صحنه آمده ام
به میهمانی آتش برهنه آمده‌ام
بگو به هر چه که سنگ است عابس آماده ست
زمان بارش تیر است مجلس آماده ست
تمام لشگر از آئین من خبر دارند
بگو به طبل بکوبند و نیزه بردارند
ببین که با تن زخمی چه با شکوه شدیم
شبیبه سرو و صنوبر شبیه کوه شدیم
ببین که مرگ چگونه اسیرمان شده است
بگو که زود بجنبند دیرمان شده است
ببین که بی سپر و بی کلاه و بی زره ام
به دست تیر و کمان باز می شود گره ام
چگونه پر زدنم را بگو که سیر کنند
به تیر و نیزه مرا عاقبت به خیر کنند



حضرت عبدالله ابن حسن (عليه السلام)



شمع‌ها از پای تا سر سوخته
مانده یک پروانه‌ی پر سوخته
نام آن پروانه عبدالله بود
اختری تابنده‌تر از ماه بود
کرده از اندام لاهوتی خروج
یافته تا بام «اَوُ ادنی» عروج
خون پاکش زاد و جانش راحله
تار مویش عالمی را سلسله
صورتش مانند بابا دلگشا
دست‌های کوچکش مشکل‌گشا
رخ چو قرآن چشم و ابرو آیه‌اش
آفتاب آیین‌دار سایه‌اش
مجتبایی با حسین آمیخته
بر دو کتفش زلف قاسم ریخته
از درون خیمه همچون برق آه
شد روان با ناله سوی قتلگاه
پیش رو عمو خریدارش شده
پشت سر عمه گرفتارش شده
بر گرفته آستینش را به چنگ
کای کمر بهر شهادت بسته تنگ
ای دو صد دامت به پیش رو مرو
این همه صیاد و یک آهو مرو
کودک ده ساله و میدان جنگ
یک نهال نازک و باران سنگ
دشمن اینجا گر ببیند طفل شیر
شیر اگر خواهد زند او را به تیر



تو گل و، صحرا پر از خار و خس است
 بهر ما داغ علی اصغر بس است
 با شهامت گفت آن ده ساله مرد
 طفل ما هرگز نترسد از نبرد
 بی عمو ماندن همه شرمندگی است
 با عمو مردن کمال زندگی است
 تشنگی با او لب دریا خوش است
 آب اگر او تشنه باشد، آتش است
 بوده از آغاز عمرم انتظار
 تا کنم جان در ره جانان نثار
 جان عمه بود و هستم را مگیر
 وقت جانبازی است دستم را مگیر
 عمه جان در تاب و تب افتاده‌ام
 آخر از قاسم عقب افتاده‌ام
 ناله‌ای با سوز و تاب و تب کشید
 آستین از پنجه زینب کشید
 تیر گشت و قلب لشکر را شکافت
 پرکشید و جانب مقتل شتافت
 دید قاتل در کنار قتلگاه
 تیغ بگرفته به قصد قتل شاه
 تا نیاید دست داور را گزند
 کرد دست کوچک خود را بلند
 در هوای یاری دست خدا
 دست عبدالله شد از تن جدا
 گفت نه تنها سر و دستم فدات
 نیستم کن ای همه هستم فدات
 آمدم تا در رخت فانی شوم
 در منای عشق قربانی شوم





کاش می‌بودم هزاران دست و سر
تا برای یاری‌ات می‌شد سپر
قطره‌گر خون گشت، دریا شاد باد
ذره‌گر شد محو، مهر آباد باد
تو سلامت، گرچه ما را سر شکست
دست ساقی باز اگر ساغر شکست
ای همه جان‌ها به قربان تنت
دست عبدالله وقف دامت
چون به پاس دست حق از تن جداست
دست ما هم بعد از این دست خداست
هر که در ما گشت، فانی ما شود
قطره دریایی چو شد، دریا شود
تا دهم بر لشکر دشمن شکست
دست خود را چون علم گیرم به دست
با همین دستم تو را یاری کنم
مثل عباس است علمداری کنم
بود در آغوش عمّش ولوله
کز کمان بشتافت تیر حرمله
تیر زهر آلود با سرعت شتافت
چون گریبان حنجر او را شکافت
گوشه چشمی به عمّو باز کرد
مرغ روحش از قفس پرواز کرد
با گلوی پاره در دشت قتال
شه تماشا کرد و او زد بال بال
همچو جان بگرفت مولا در برش
تازه شد داغ علی اصغرش
گریه ما مرهم زخم تنش
اشک «میثم» باد وقف دامنش



حضرت علی اصغر (علیه السلام)



قاسم صرافان



بیت‌های بارانی سه

۳۰

رو به میدان رفت، نه! برگشت، کاری مانده است
یادش آمد با خدا قول و قراری مانده است
گفت: میدان بی‌قرار شیرمرد دیگری است
دید تنها از علی‌ها، شیرخواری مانده است
گفت آیا یاوری مانده‌ست تا یاری کند؟
با گلوبی خشک، طفلی گفت: آری! مانده است
دست و پا زد در دل گهواره سرداری غیور
یعنی ای سالار عاشق‌ها سواری مانده است
اکبر و عباس و قاسم رفته‌اند اما پدر
بیشه خالی نیست، شیر بی‌قراری مانده است
مرده است اصغر مگر؟ بابا! نبینم غربتت
یابن زهرا! غم مخور، حیدر تباری مانده است
آینه آورد تا روشن کند آیا هنوز
در دل این آدمکها، نور تاری مانده است؟
آن دلِ نازک چه آمد بر سرش؟ وقتی که دید

در گُلوی خشک، تیر آبداری مانده است
از زمین، بارانِ خون بَارید روی آسمان
از همان دم، اشکِ اهل عرش جاری مانده است
یا رب! این هم اصغرِ، حالا بگو غیر از سرم
از امانت روی دوشِ، باز باری مانده است؟
تا پدر نعلش پسر بر دست، برمی‌گشت، دید
وای! آن سو مادر چشمِ انتظاری مانده است
دشت در خواب است و پشت خیمه‌های سوخته
مادری دنبال ردی از مزاری مانده است





حضرت علی اکبر (علیه السلام)





وحید قاسمی

رفتی و غربت این قافله افزون تر شد
رفتی و باغ فدک سوخت و خاکستر شد
سرِ پیری چه به روزِ جگرم آوردی!
گریه ام باعث خندیدن یک لشکر شد
بغلت کردم و یکباره تنت ریخت زمین
چشم بر هم نزنده، دشت پُر از اکبر شد
پسرش را عمر سعد نشانم می داد
طعنه هایش به خمیده شدنم منجر شد
زخم پهلوی چقدر زود زمین گیرت کرد!
از چنین زخم بدی، فاطمه هم پرپر شد
تکه های بدنت را که مرتب چیدم
تازه دیدم بدنت شکل علی اصغر شد
عمه ات آمده تا دست به معجر ببرد
ارباباً اربا شده، برخیز، ببین محشر شد

محسن ناصحی

قصیده بود و غزل ، انتخاب شد با هم
دوتا لهوف دو مقتل ، کتاب شد با هم
چه آتشی است محبت همین که شعله گرفت
دو دل ز فرط حرارت کباب شد با هم
دو تشنه لب به تماشا ، اگرچه آب نبود!
به یک نگاه دل هر دو آب شد با هم
پسر اجازه گرفت و پدر اجازه که داد
سوال رفتن و ماندن جواب شد با هم
دو دل که نه ! دو گل سرخ ، غرق خون از غم
که در چپاول صحرا گلاب شد با هم
ستون قامت بابا صلابت لیلا
علی که رفت به میدان خراب شد با هم
شکستن پدر و کشتن پسر یکجا
بنا نبود و در این جنگ ، باب شد با هم
اگرچه اکبر و لیلا یکی یکی بی هم
فراق اصغر و داغ رباب شد باهم



نصیب قلب شهیدان جدا جدا شمشیر
نصیب دست اسیران طناب شد باهم
تمام کربلا یک طرف ، امان از شام
که آیه خواندن و بزم شراب شد با هم



سید حجت بحرالعلومی

می رفتی و میسوخت زمین ها و زمان ها
خون ماند به رگهای زمین از جریان ها
لب تشنگی و ثقل حدید تو بهانه است
هرچند که خشک است زبان ها به دهان ها
مشتاق تماشای پدر بودی و آن دم
شمشیر و زره آب شدند از هیجان ها
افتادی و از کربلا تا به فلک رفت
از خیمه ی زن های جوان مرده، فغان ها
معلوم شد از حال وخیم پدر تو
کاری که کند با پدران داغ جوان ها
گفتند که کشتیم پدر را و پسر را
لشگر به کف و هلهله با حدس و گمان ها
در حیرتم از اینکه خجالت نکشیدند
از قد کمان پدرت تیر و کمان ها
چشم تو و چشمان سکینه به هم افتاد
از نیزه و از ناقه به هنگام اذان ها
حق داشت بیفتد سر تو از سر نیزه
وای از سر بازار و تب چشم چران ها





روح اله گایینی

به هر الله اکبر عرش می افتد به پای تو
اذان را دلنشین تر می کند سوز صدای تو
تو گفתי اشهد ان علیا حجه الله و
میان دشت پیچیده صدای آشنای تو
شده وقت نماز عصر از جا بر نمی خیزی؟
شهید غرق در خونم عباى من برای تو
دگر از اربا اربا بودند حرفی نخواهم زد
تکلم می کنم با تکه تکه های تو
دلم خوش بود اینکه تو عصای پیریم هستی
عصای پیریم! هستم در این لحظه عصای تو
دو بیینی بودی و حالا شدی قطعه؛ نمی دانم
چه خواهد کرد با این شعر تقطیع هجای تو
جوانان بنی هاشم خبر دارند و می بینند
هوای دیگری در سر ندارم جز هوای تو
تو را تا خیمه آوردند و می دانم که تا محشر
شقایق می دمد از خون تو در کربلای من!

محمد جواد الهی پور

پشت سر اشک حسرت خواهر
پیش رو صف کشیده یک لشکر
حاصل عمر و رنج یک مادر
پدرش دست بر کمر... مضطر
که جوانش زده به قلب خطر

طعنه بر ماه می زند رویش
طاق هفت آسمان دو ابرویش
باد را می نواخت گیسویش
قدرت مرتضی به بازویش
روی ماهش شبیه پیغمبر

یک تنه لشکر حسین است این
جان در پیکر حسین است این
رمق آخر حسین است این
علی اکبر حسین است این
جان مولا... نه! بلکه بالاتر



رجزی خواند و باز طوفان شد
تیغ برداشت دشت حیران شد
هر کسی که شنید پنهان شد
هر که پنهان نشد پشیمان شد
در صف جنگ شد به پا محشر

هیبت او شکوه دریا داشت
رقص شمشیر او تماشا داشت
دشمنش را به جا زدن وا داشت
با وقار و صلابتش جا داشت
که بگویند آمده حیدر

همه گفتند کار کار علیست
این جوان نیز یادگار علیست
بزنیدش که از تبار علیست
نیزه هاشان در انتظار علیست
تیغ ها کامشان شد از خون تر

چهره اش غرق خون چه زیبا شد
بر تنش بزم زخم برپا شد
در لحوف آمد اربا اربا شد
رفتنش داغ قلب بابا شد
پدر آمد... نه روی پا... باسر



باز پر می زند پرستویی
 نیزه ها بوسه زد به پهلویی
 باز خون می چکد ز بازویی
 بوی یاس است... به عجب بویی
 پای تو زنده شد غم مادر

می روی... لااقل شتاب نکن
 پدر پیر را جواب نکن
 پیش من آب آب آب نکن
 خواهرم! روی من حساب نکن
 بردنش نیست کار من دیگر

پیکرت فرش سرخ پا خورده
 بدنت نامه ایست تا خورده
 نیزه انگار بی هوا خورده
 عمه دیده تورا که جا خورده
 یاسی اما چرا چنین پر پر؟

بیت بعدی سرش جدا شده بود
 راهی عرش نیزه ها شده بود
 غرق خون به چه دلربا شده بود
 مثل پیغمبر خدا شده بود
 جان فدای تو یا علی اکبر





عاشورا



سید حجت بحرالعلومی

تنها تر از غروب زنی آه می کشید
دنبال کهنه پیرهنی آه می کشید
بر سر زنان کنار تنی آه می کشید
با زخم های بی کفنی آه می کشید
آهی که شعله اش پر هفت آسمان گرفت

خواهر به زخم های برادر اشاره کرد
چشمان آسمانی خود پر ستاره کرد
پنجاه سال زندگیش را نظاره کرد
با آیه های مصحف خون استخاره کرد
با حالتی که قلب زمین و زمان گرفت

سوزی عجیب چشم ترش را گرفته بود
گویا نگاه مختصرش را گرفته بود
از فرط خستگی کمرش را گرفته بود
چون تازیانه بال و پرش را گرفته بود
با خاطرات صبح نشست و زبان گرفت



از لحظه های سرخ شهادت که بگذریم
 حتی ز طعنه ها و جسارت که بگذریم
 از مقتل حسین به زحمت که بگذریم
 از شمر جالس به شکایت که بگذریم
 آتش به جان خیمه ی بیوه زنان گرفت

اطفال را همین که کمی روبه راه کرد
 زینب به وقت شرعی سر رو به ماه کرد
 خورشید را به شمس خودش روسپاه کرد
 لختی گریست هستی خود را نگاه کرد
 از چشمهای نیزه دوباره توان گرفت

با اشک شور چهره ی خواهر دوباره سوخت
 با گریه ی رباب دل گاهواره سوخت
 پره های جبریل هم از این نظاره سوخت
 وقتی در آفتاب سر شیرخواره سوخت
 آمد عنان قافله را ساربان گرفت

از کربلا که قافله میرفت ناگزیر
 زینب میان سلسله میرفت ناگزیر
 با پای پر ز آبله میرفت ناگزیر
 همراه شمر و حرمله میرفت ناگزیر
 نزدیک قتلگاه دل کاروان گرفت



خواهر چنان که لاله ی پرپر در آن غروب
میرفت پشت نیزه ی یک سر در آن غروب
من بگذرم ز قصه ی معجز در آن غروب
دشمن چه کرد با دل مادر در آن غروب
اطفال را به زیر کتک بی امان گرفت



یوسف رحیمی

بعد از سه روز جسم عزیزش کفن نداشت
یوسف‌ترین شهید خدا پیرهن نداشت
او رفت تا که زنده کند رسم عشق را
از خود گذشته بود، غم ما و من نداشت
آنقدر عاشقانه به معراج رفته بود
آنقدر عاشقانه که سر در بدن نداشت
خورشیدِ شعله‌ور شده بر روی نیزه‌ها
کنج تنور رفتن و افروختن نداشت
هر کس شنید غربت او را سؤال کرد
بعد از سه روز جسم عزیزش کفن نداشت؟!







حضرت زینب (سلام الله علیها)



احمد علوی

انگار از تمام جهان داشت می گذشت
دلخسته بود و دل نگران داشت می گذشت
گودال قتلگاه پر از تکیه گاه بود
از لابلای تیر و سنان داشت می گذشت
دست از جهان و هر چه در آن بود شسته بود
از چشمه های اشک روان داشت می گذشت
از راه پر فراز و نشیب اسارتش
آن روز با تمام توان داشت می گذشت
تا روز قبل قامت او مثل سرو بود
حالا چقدر مثل کمان داشت می گذشت
با خون وضو گرفت و به خورشید خیره شد
چون لحظه های ناب اذان داشت می گذشت
حالا به شام شهر مصیبت رسیده بود
از کوچه های زخم زبان داشت می گذشت
یک دختر سه ساله دلش داشت می شکست
حرف از بهار بود و خزان داشت می گذشت
قلب رقیه از حرکت ایستاده بود
اما هنوز چرخ زمان داشت می گذشت...



سید محمدرضا یعقوبی آل

بر شام بی ستاره ی من آسمان گریست
تنها نه آسمان که زمین و زمان گریست
با چشم پر ستاره ی خود سیر کرده ام
دیدم به شیرخواره ی تو کهکشان گریست
تا نوحه خوان مقتل خون مادر تو شد
عرش خدا به لرزه در آمد، چنان گریست
ای غرق خون که نحر شدی در کنار نهر
دریا به خشکی لب تو بیکران گریست
تا قلب تو نشانه ی تیر سقیفه شد
ای کعبه سینه ی تو چنان ناودان گریست
از فرط ضربه ها نفس تیغ هم برید
خنجر به هرم خنجر تو خونفشان گریست
بر هر هزار و نهصد و پنجاه زخم تو
شمشیر و تیر و سنگ و عصا و سنان گریست
آنشب دل تنور به حال سر تو سوخت



بر میهمان سرزده اش میزبان گریست
 بغض گلوی تو به سر نیزه باز شد
 سر نیزه خونجگر شد و برسرزنان گریست
 آه از دمی که طشت طلا هم به خون نشست
 بر آیه های روی لب ت خیزران گریست
 از بس که زجر دید، امانش بریده شد
 از این نظر رقیه، تو بی امان گریست
 یکسو به پای خسته، او زخم خار سوخت
 یکسو به دست بسته، او ریسمان گریست
 مویی که سوخته است به شانه نمیرسد
 شانه به مو رسید ولی موکنان گریست
 این شمع شعله ور شده اشکش تمام شد
 این طفل جان به سر شده تا پای جان گریست





دیر راهب



یوسف رحیمی

دید از دور مسیحا نفسی می آید
دید با قافله فریادرسی می آید
صحنه ای دید در آن قافله اما جانکاه
بر سر نیزه سری دید، سری همچون ماه
این سر کیست که اینقدر تماشا دارد؟
صوت داوودی و انفاس مسیحا دارد؟
از سر هر مژه اش معجزه بر می خیزد
با طنینش همه آفاق به هم می ریزد
با نسیم از غم دل گفت به صد شیون و آه
به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه
گرچه این شیوه رندان بلاکش باشد
حیف از این زلف که بر نیزه مشوش باشد
با دلی سوخته آمد به طواف سر ماه
پاره پاره دلش از داغ لب پرپر ماه
گفت ای جان جهان نذر غمت! جانم باش
امشب را ز سر لطف تو مهمانم باش
ماه را همراه خود با دل بی تاب آورد
نذر لب های ترک خورده کمی آب آورد
خون از آن چهره که می شست، دلش خون می شد
حال او منقلب و دیده دگرگون می شد



اشک در چشم پر از شیون راهب می خواند
 روضه می خواند از آن اوج مصائب می خواند
 روضه می خواند: همه عمر در این چرخ کبود
 بین زرتشتی و آشوری و ترسا و یهود
 نشنیدم که سر نیزه سری را ببرند
 یا که در سلسله بی بال و پری را ببرند
 آه از آن سوز و گدازی که در آن محفل بود
 عشق می گفت به شرح، آن چه بر او مشکل بود
 گفت: عالم شده حیران پریشانی تو!
 کیستی تو؟ به فدای سر نورانی تو!
 ناگهان ماه، چه جانکاه دمی لب وا کرد
 محشری در دل آن سوخته دل، برپا کرد
 گفت: من کشته لب تشنه عاشورایم
 زینت دوش محمد، پسر زهرایم
 دید راهب به دلش شعله و شور افتاده ست
 شعله آتشی از نخله طور افتاده ست
 تشنه عشق شد از غصه نجاتش دادند
 ناگهان در دل شب آب حیاتش دادند
 صورتش را به روی صورت خونین حسین...
 و مُشرف شد از آن لحظه به آئین حسین...



* در این شعر بعضی از ابیات «حافظ» به شیوه‌های مختلفی تضمین شده است.

* این ماجرا، با تفاوت‌هایی در منابع زیر نقل شده است:

- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۴

- لهوف، ص ۱۳۶

- عبرات المصطفین فی مقتل الحسین (ع)، ج ۲، ص ۲۵۸

- مقتل الحسین (ع) مرقم، ص ۴۴۶

- تذکره الخواص، ص ۱۵۰

(به نقل از کتاب «خورشید بر فراز نیزه‌ها» نوشته آقای سیدمحمی‌الدین موسوی، ص ۸۸ تا ۹۵)





اربعین





یوسف رحیمی

گفتا بنویس تا سحر، نامه عشق
با دیده پُر ابر، سفرنامه عشق
ای چشم! ببار، فصل اشک افشانی ست
ای اشک! فقط تویی گذرنامه عشق

اسپند و گلاب، آب و قرآن... رفتند
با پای پیاده زیر باران رفتند
جان از تن من رفت و تماشا کردم...
من ماندم و اشک و آه، یاران رفتند

عمری ست که دلتنگ توأم می‌آیم
مولا! به غریبیت قسم می‌آیم
از صحن نجف دوباره ان شاء الله
با پای پیاده تا حرم می‌آیم

با شوق تو زمزم دعایم جاری ست
 شور غم تو ست در صدایم جاری ست
 انگار به شوق هروله می آید
 اشکی که به روی گونه هایم جاری ست

دلخونم از این فاصله، خواهم آمد
 من هم قدم قافله خواهم آمد
 با یاد سه ساله ای که جا ماند از راه
 با پای پر از آبله خواهم آمد

از هر چه به غیر تو رها، می آییم
 با عشق تو در شور و نوا می آییم
 می آیی و پشت سرت ان شاء الله
 از صحن نجف به کربلا می آییم

عمری ست به پرچم عزایت ای ماه
 بسته ست دخیل قلب من با هر آه
 حالا منم و ضریح شش گوشه تو
 صلی الله علیک یا ثارالله

تاب و تب من از تو، توانم از تو
 روشن شده چشم و دل و جانم از تو
 فردا پُرم از حسرت این لحظه که باز
 در صحن مطهرت بخوانم از تو



تنها نه من آواره‌ام این‌جا امشب
آواره تو هزارها جان بر لب
آرام و قرار از این نواحی رفته
آن روز که آواره شد این‌جا زینب

دل‌تنگی و آشفتگی‌ام را دیدند
مرهم به پیر شکسته‌ام بخشیدند
آن روز که آواره شد این‌جا زینب
شهری به پریشانی او خندیدند

آورده هزار ناله نشکفته
یا برده قرار از دل آشفته
انگار نسیم کربلا همراه است
با رایحه گیسوی در خون خفته

در دیده که حسرت تماشا مانده
در سینه هزارها تمنا مانده
هنگام فراق است، فراقی جانکاه
من می‌روم اما دلم این‌جا مانده

این دل شده هیأت اباعبدالله
آشفته غربت اباعبدالله
یارب مچشان حرارت آتش را
بر زائر تربت اباعبدالله





مدافعان حرم





قاسم صرافان

ما را به نام عشق، به اینجا کشیده اند
ما را فدائیان حرم آفریده اند
از تیغ دم زن، همه مست شهادتیم
حرف از حرم زن که همه کوه غیرتیم
از قلب کاظمین و دمشقیم و کربلا
از مشهدیم و از نجف و صور و سامرا
سر می‌دهیم در حرم بانوی دمشق
«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق»
خوشبخت عاشقی که علمدار زینب است
آزاد آن دلی که گرفتار زینب است
هر گوشه‌ای سواری و هر سو دلاوری
شیران کابلی و دلیران آذری
میدان پر از ابوذر و عمار و میثم است
«باز این چه شورش است که در خلق عالم است»
خونهای روی خاک، چنان باغ لاله اند
پیران، فدائیان حریم سه ساله اند

قرآن به نیزه رفته، یهودا به منبر است
بر پرچم ابولهب، اسم پیمبر است
ما در رکاب حضرت ماهیم و روشنیم
با او به قلب لشکر دجال می زنیم
چیزی نمانده صبح ظفر زود می رسد
این قافله به لشکر موعود می رسد
ما را به نام عشق، به اینجا کشیده اند
ما را فدائیان حرم آفریده اند





قاسم صرافان

از عطش و جنون پُرم
هر قدمی که می‌زنم
مرز ندارد عاشقی
هر حرمی است، میهنم

من دل شیر دارم و
آمده ام خطر کنم
آمده ام به پای سر
سوی حرم سفر کنم

شیر حریم زینبم
غیرتیم، دلاورم
شعله به شام می‌زنم

نام علی که می برم
نام قمر شنیده ام
تشنه و مست می روم
نام حسین برده ام
تیغ به دست می روم

اسم حرم نبر که من
مردم و کوه غیرتم
رهرو راه باکری،
وارث خون همتم

در صف لشکر علی
منتظر اشاره ام
منتظر فدا شدن
در حرم سه ساله ام





احمد بابایی

«کشمیر» ماست اینکه چنین درد می‌کشد
«لاهور» ماست زجر ز نامرد می‌کشد
«افغان» ماست نعره ی شبگرد می‌کشد
از شرق تا به غرب به این شیوه، سوختند
چشم امید بر کرم «قبله» دوختند!
تا چند، حلقِ نازکِ اطفال ما زنند
تا چند تیر و نیزه به قلب خدا زنند
تا چند خیزران به لب تشنه ها زنند
یا ایها الرسول! که دل، زیر دین توست...
«این کشته ی فتاده به هامون حسین توست»
«بحرین» گفتم و ... به گلویم قلم زدند
این شرطه ها به «کوچه ی سیلی» قدم زدند
در روضه ها ردیفِ غزل را به هم زدند
بر گردن نگاه اگر دین اشک هاست

بحرین، یک جزیره ی در بین اشک هاست
 وقتی که مرگ، پیش جوانان عسل شده
 سنگ خَرَد به شیشه ی دیوانه، «حل شده»
 در بوی سیب، غیرتِ لبنان، مَثَل شده...
 خون شهید، این شب یلدا سحر کند
 ما را صدای «مغنیه» بیدار تر کند
 در آستین هر مژه تیغی نهان شده ست
 هر شیوه ای به غیر شرف، امتحان شده ست
 وقت ظهور منجی آخرزمان شده ست
 امت شدیم پای خدا سر بیاوریم
 با مژده ی ظهور تو پر در بیاوریم!
 شمشیر عهد بر رگ دَجال می کشیم
 داریم پای آمدنت بال می کشیم
 این روضه را به «گودی گودال» می کشیم...
 ما سایه ایم و خانه ی خورشید کربلاست
 اُمُّ الْقُرَایِ امت توحید کربلاست...!





احمد بابایی

رحیم است و چکد دلشوره از زخم نمکدانش
غزل شد منزوی در سایه ی چشم غزالانش
اگر در کوچه ی عقل، آبرو پیدا نشد بدنیست
دل دیوانه ای دارم که گم شد در خیابانش
به شوق کربلا آهو شدم تا ضامنم باشد
مبادا بی رضا برگشته باشم از خراسانش
غمش وسعت دهد بر سفره ی رزاق بی منت
بخواند شش جهت را روضه در شش گوشه خوانش
غلام پیر، دنیا را ز می سیراب خواهد کرد
اگر گیرد شراب روضه را در دست لرزانش
قدیمی های هیئت از قضا اینگونه می گفتند:
قدیمی تر ز تقدیر خداوند احسانش
دلی که بشکند جای حسین است و به این معنا
خدا شب های جمعه می شود انگار مهمانش
غرورش یک سر و گردن ز شام و کوفه برتر بود

نخواهد دید چشم تیغ هم سر در گریبانش
 «مرو از مکه» یعنی چه؟! «بلد، امن است» یعنی چه؟!
 حقارت را بسنج اینجا ز اندرز بزرگانش
 تصور کن که بیعت را شبی برداشت! یا باید
 جنون، روزی شود یا دست گیرد فیض عصیان
 تماشا می کنم از بین انگشتان، بهشتش را
 مباد انگشتی را ساربان دزد ز رضوانش
 هماره کوزه ی کوفی لبالب بوده از آبش
 همیشه سفره ی همسایه ها پر بوده از نان
 عقیق از خون و دُر از اشک! مقتل، جمعه بازار است!
 دم عصری، هیاهو بود و غارت گشت دکانش
 غریبانه به نیزه تکیه داد و نام یاران برد
 به هر آئینه ای رو کرد غربت شد دو چندان
 ز بس در دست و دلبازی قیامت کرده در مقتل
 برای غارت غفران، طمع کرده ست شیطان
 ز فرط تازگی، زخم خدا را بی کفن دیدم
 شنیدم با حصیر کهنه نتوان کرد پنهانش
 چه حالی یابد آن بانوی سینه چاک، یا حیدر!
 اگر مُثله ببیند نعش صدچاک شهیدانش
 گلی گم کرده و می جوید و با مصطفی گوید
 بیا با معجر زینب، کفن کن جسم عربانش
 شکسته کشتی و پایان نوحه، عصر عاشورا است!
 تنور، آغاز کرده نیمه شب، در کوفه، طوفانش...
 نه تنها خون عشاقش به امر او چکد بر خاک
 خبر دارم که بوده دشمنش هم تحت فرمانش





قدم رنجه کند در دیر و راهب را به راه آرَد
سری که بر سر نیزه زند دست مسلمانش
پس از چل اربعین، دیوانگی و باده پیمایی
زمین، پای پیاده راه افتد سوی ایوانش
در این صحرا کدامین حوریه افتاده بود از پا
که لخته لخته خون روئیده از چشم مغیلانش
صفر، نحس است وقتی مانده خون همسفر بر خاک
زنی را می شناسم کآبرو داده به مردانش
زنی که معجزش سترِ هوالله احد باشد
دلش امّ الکتاب است و هی العلیاست عنوانش
اگرچه منطق الطیر سلیمان، خطبه های اوست
به سحر آل سفیان، کعب نی آورده دیوانش
صدایی کودکانه، نیمه شب، بی خانمانم کرد
شدم آواره ی گنجی که مدفن گشته ویرانش
شنیدم دوره اش کردند مُشتی راهزن در شام!
چه می شد گر می آوردی به سوی مُلک ایرانش؟
سر هر کوچه ای نام شهیدی روضه می خواند
به لطف شاه ری، کرب و بلا گردیده تهرانش
اگر با کدخدای جاهلیت، تیغ در تیغیم
اگر هرگز نمی ترسیم از کابوس و هذیانش
خدا مستغنی از هر کدخدایی کرده دینش را
نبیند نیزه ی تهدید غربی ها هراسانش
بگو با کدخدا فرمانده ی ما اهل عاشورا است
بگو هرگز نخواهد رفت ایران، تحت فرمانش
بگو فرمانده ما رنگی از خون خدا دارد

نخواهد داد دست بیعتی بر آل مروانش
چه باک از کدخدا وقتی خدا با کربلایی هاست
نشد روح خدا محبوس در بند جمارانش
رها از قید و بند مرزها پیچیده در عالم
اگر باور نداری از یمن بین تا به لبنان
حرم کی بی مدافع مانده، یارب، غیر عاشورا!
خدا برکت دهد بر غیرتِ مردانِ افغانش





یوسف رحیمی

گرفته درد ز چشم دوباره خواب گران را
مرور می‌کنم امشب غم تمام جهان را
غم عراق و یمن را که شعله‌شعله در آتش
غم دمشق پریشان و غزه نگران را
دلارهای یهودی، ریال‌های سعودی
ببین که برده به غارت چگونه امن و امان را
چه کودکان یتیمی که مانده بی‌سر و سامان
چه مادران غریبی که برگ‌ریز خزان را...
صدای ناله و شیون ز هر کرانه بلند است
چگونه خواب ربوده‌ست چشم آدمیان را؟
جهان اگر چه کویر سکوت و بهت و تماشاست
در این دیار ببین رودهای در جریان را
ببین شکوه و شهامت چگونه ریشه دوانده
ببین قیامت قد هزار سرو روان را

ببین که عشق حسینی و آرمان خمینی
 چگونه باز به میدان کشانده پیر و جوان را
 درود بر شرف و عزت جوان دلیری
 که در هوای حرم نذر می‌کند سر و جان را
 چگونه دم بزنم از مدافع حرم عشق
 چگونه وصف کنم آن حماسه‌های عیان را
 سلام ما به خلیلی و صابری و علی‌دوست
 به غیرت همدانی که خیره کرده جهان را
 سلام ما به عزیزی و باغبانی و عطری
 چه عاشقانه برانگیختند رشک جنان را
 درود بر تقوی، شاطری و فاطمی‌اطهر
 که خوانده‌اند «أَوْفَيْتُ» به لب امام زمان را
 سلام بر سر اسکندری که بر سر نیزه
 گرفت از دل هر بی‌قرار تاب و توان را
 «سری به نیزه بلند است در برابر زینب»
 خدا کند که نبیند رقیه زخم سنان را
 سری که بر سر نیزه رهاست عطر صدایش
 و غرق نور خدا می‌کند کران به کران را
 و «أَیْ مَنْقَلَبُ» می‌رسد به گوش دوباره
 دمی نمی‌برم از یاد شمرهای زمان را...





امام زمان (عج)



یوسف رحیمی

این روزها که می‌گذرد، غرق حسرتم
مثل قنوت‌های بدون اجابتم!
بسته‌ست چشم‌های مرا غفلت گناه
تو حاضری! منم که گرفتار غیبتم!
یک گام هم به سوی شما برنداشتم
صد مرحبا به این همه عرض ارادتم!
هر روز عصر، پرسه زدن در «ولّی عصر»...
«والعصر» لحظه لحظه فقط در خسارتم
خالی‌ست دست من، به چه رویی بخوانمت؟
دل خوش کنم به چه؟ به گناهم؟ به طاعتم؟
من هر چه دارم از تو، از این دوستی توست
خیری ندیده‌ای تو ولی از رفاقتم
بگذر ز رو سیاهی من، ایها عزیز!
حالا که سویت آمده‌ام غرق حاجتم
بگذار با نگاه تو مانند حُر شوم
با گوشه چشم خود برهان از اسارت
آن روز می‌رسد که فدایی تو شوم؟
من بی‌قرار لحظه ناب شهادتم





سبک و نوحه

(زمینه، واحد، شور)

فایل صوتی نوحه هادر www.eHeyat.com







امام حسين (عليه السلام)



وحید قاسمی / شور

سروکارم با حسینہ، رونق بازارم حسینہ
به اُبی اُنت و اُمی، همه کس و کارم حسینہ
دم بده که دمم حسینہ، ضربان قلبم حسینہ
خوش به حال خودم گداشم، پادشاه عالم حسینہ
بذا بگن یه نوکره - دیوونه ای سبکسره
بذا بگن - آبرومو - بی بی زینب میخره
ارباب ارباب، یه نظر یه نیم نگاهِی
ارباب ارباب، من رعیتم تو شاهِی

می خورم قسم جلاله، دستم نگیره محاله
روز قیامت سربلندم، سینه ی کبودم مداله
سینه زنی مشقِ جنونه، جنس جوهرش اشک و خونه
درس کلاس عشقِ زینب، حا و سین و یا و نونه
بذا بگن یه نوکره - دیوونه ای سبکسره
بذا بگن - آبرومو - بی بی زینب میخره
ارباب ارباب، مستِ کربلاتِ دریاب
ارباب ارباب، این غلام سیاتِ دریاب



وحید قاسمی / شور

دیگه بسه خدایی
غم و درد جدایی
بگو کی من میشم با یک نگات کربلایی
دلِ هی بی قراری
دل چشم انتظار
ندیدم تا حالا به نوکرت محل نذاری
خودم تا جوونم، حرمت می رسونم
مادرم تو گوشم خونده تو این مسیر بمونم

یا مولانا ابا عبدالله

تو که بابِ امیدی
پناه نا امیدی
مگر از ما به غیر نوکری آقا چی دیدی
سینه زن هستم آقا
تو شورت مستم آقا
سرم از غمت توو روضه ها شکستم آقا
منی که گوشه گیرم، توی روضت می میرم
ولی قبلش باید از تو یه کربلا بگیرم

یا مولانا ابا عبدالله



حرم تو بهشته
کعبه ی هر فرشته
روی گلبرگای باغ بهشت حسین نوشته
می خونم با دلی خون
با یه حالِ پریشون
به جونِ مادرت آقا دلِ ماهارو نشکون

اگه ما دل نداریم، پيشت بی اعتباریم
واسه پادرمیونی آقا جون رقيه داریم

یا مولانا أباعبدالله





میلاَد حسنی / شور

شب باورم بود، که وقت کرم بود
چه خواب قشنگی
جلو چشم‌ام انگار، حرم بود حرم بود حرم بود

رو سرم بود، سایه ی دست عقیق یمن اربابم
مادرم بود، باعثش اگه الان تو وطن اربابم
اون زلاله، چشم آقام، کوثرم بود

دوای درد این عاشقت یک پیامه
بشم غبار رو گنبدت از خدامه
بگو پرنده ها قمریا تا بدونن
که این کبوتر بی پر کربلامه

حسین، وای

مسیحا حسینه، مداوا حسینه
سجود ملائک
فقط رو به آقا حسینه حسینه حسینه

با حسینه، توی این دنیا و اون دنیا همه تقدیرم
یا حسینه، دمی که لحظه آخر میدم و میمیرم
غرق نمیشم، ساحل من، تا حسینه

هوای کربلات از سرم که نمیره
نذار که نوکرت از غمش زود بمیره
به کی بگم آقا سهم تو از تو دنیا
نه کهنه پیرهن نه کفن یک حصیره

حسین وای



میلااد حسنی / واحد

یه شاه و، یه سائل، همینه، ماجرامون
چی شد پس، آقا جون، قراره، کربلامون

به جز تو چیزی، مهم نیست واسم
درسته که من، نمک نشناسم
ولی بخدا، شده حرمت
التماسم

حسین جان، حرم

نه یک ماه، نه یک سال، یه حسه، هر شبیه
ایشالا، میمیرم، رو تل، زینبیه

خودت میدونی، چقد شیرینه
بشم زائرت، شب آدینه
هزار دقه هم، پیام دوباره
حرفم اینه

حسین جان حرم





مُحَرَّم



میلاَد حسنی/واحد

دوباره بوی غم، بوی فصل ماتم
رسیده باز از راه، ماه سوگ عالم
فصل اشک و، موسم عزا شده
توی عالم، خیمه ها به پا شده
یه ساله قلبم، نشسته هی میخونه
به انتظاره، محرم عاشقونه
هلال ماهه، عزاداری دمیده
تو آسمونا، باز این صدا پیچیده

نسیمی جانفزا می آید
بوی کربلا می آید

بیقراره دلها، بارونه تو چشما
میده دست نوکر، شال مشکی زهرا
از اشک خون، آسمون لبالبه
مرگه ما از، آه سرد زینبه
دلَم گرفته، ز غصه های زینب
بمیرم ای کاش، خدا برای زینب
نوای حی، علی العزا رسیده
تو آسمونا باز این صدا پیچیده

نسیمی جانفزا می آید
بوی کربلا می آید



محسن مهدوی / واحد

بیا که باز محرمه ، فصل عزا و ماتمه
شکر خدا که سر در هر خونمون یه پرچمه
هیئتاً باز بپا شده ، به تن لباس سیا شده
هر کوچه و محلمون ، خودش یه کربلا شده

میاد صدای ناله ای، که خیلی گریه آورده
گمون کنم که این صدا ، زجه های یه مادر
همون که مادر حسین و دختر پیمبر

حسین غریب فاطمه

مرید اون بی کفنیم ، یه عمری در محنیم
برا حسین فاطمه ، سینه و زنجیر میزنیم
اگر که خوب اگر بدیم ، سینه زدن رو بلدیم
همه با اذن مادرش ، میون روضه اومدیم

تا که برای پسرش ، مجلس غم به پا کنیم
تا لا اقل یه کم از اون ، دینمون و ادا کنیم
تا با حسین حسینمون ، عالمو کربلا کنیم

حسین غریب فاطمه



یوسف رحیمی / نوحه

آمده ماه خون خدا
بسته‌ام عهدی با شهدا
تا که باشد جانی به تنم، تن به ننگ و ذلت ندهم
دست همراهی با ستم و، دشمنان اُمت ندهم
عزت خود را بی‌گمان داریم از شهیدان جان به‌کف
در ره حق تا آخر خط ماندند دلیرانه صف به‌صف

«یا حسین مولا یا حسین»

آمده ماه شور و نوا
آمده ماه خون خدا
آمده فصل بیعت ما، فصل ایثار و غیرت ما
چشم دنیا در حیرت از این، هیبت و عزم و عزت ما

اُمّتی که تا پای جان باشد با امامش دارد بقا
انقلاب ما ریشه دارد در نهضت سرخ کربلا

«یا حسین مولا یا حسین»





حضرت مسلم (عليه السلام)



یوسف رحیمی / زمینه

سهم مسلم از کوفه، شد چشای بارونی
تیر و نیزه میارن، این جا وقت مهمونی
سوی کوفه نیا، کوفه بی غیرته
کوفه‌ی بی وفا، آخر غربته
دست بسته دل شکسته سهم من اشک و آهه
کشته من رو تشنگی! نه! فکر طفل شش ماهه

«واحسینا، واحسینا، واحسینا، واویلا»

با چشای بارونی، از غم تو می خونم
با نگاه پر خونم، چشم به راحت می مونم
بوی غم می رسه، از سوی کربلا
می بینم ماهی رو، فردا رو نیزه‌ها
روبرو می شه سر من با سر تو یا مولا
دست بسته دخترم با دختر تو واویلا
«واحسینا، واحسینا، واحسینا، واویلا»

محمد جواد الهی پور / زمینه

از کوفه
به جز جفا ندیدم
نکرده رو سپیدم
ببین که از غم فراغ تو چها کشیدم
کجایی ای امیدم
کجایی ای امیدم
آه

ببین که بی پناهم
نیا که روسیاهم
شکسته شد سپاهم
آه

بصیرت و امیدم
نمی ذاره جداشه
یه لحظه از تو راهم
امان امان امان ای دل ۳

بی تابم
همش تو فکر آبم
نمیده کس جوابم
همش به فکر اصغرو غم دل ربام
همش تو فکر آبم
همش تو فکر آبم



آه

فدایی ولایت

به سینه آرزویی

نداره جز شهادت

آه

اگه سرم جداشه

براه تو برا من

نبوده جز سعادت

امان امان امان ای دل ۳

از مسلم

به سید دودنیا

نیا به کوفه آقا

میدم پیاممو به دستای نسیم صحرا

نیا عزیز زهرا

نیا عزیز زهرا

از

هوای کوفه بیزار

امیدی نیس به مردم

با این دلای بیمار

آه

نشده مجال دیدار

امید هر دو عالم

دیگه خدا نگهدار





ورودیہ





وحید قاسمی / واحد

تازه رسیده قافله، به سرزمین کربلا
محو علمدار حرم، هستن همه مسافرا
دونه به دونه خیمه ها، با همتش به پا شده
چه عطر سیب تازه ای، کربلا با صفا شده
سایه ی عزم و هیبتش، حصار خیمه ی حسین
خیمه ی زینب زده، کنار خیمه ی حسین
تا وقتی عباس دارن، بهشت دنیا کربلا س
صدای پاش تو دل شب، قوت قلب بچه هاس
از آب سرد علقمه، مشکا همه لبالبه

واویلا زینب رسید به کربلا

حرف عطش تو خیمه نیست، روزای خوبه زینبه
 علم به دوشِ کربلا، که رنگِ خوابِ ندیده
 تموم دل خوشیش اینه، رقیه راحت خوابیده
 فدای حکمتِ علی، تیغُ به دستِ کی سپرد
 از مدینه تا کربلا، آب تو دلا تکون نخورد
 درد غریبی کی میگه، دوا و مرهم نداره
 تا وقتی عباسُ داره، حسین دیگه غم نداره

واویلا زینب رسید به کربلا

یعیسوب دینِ علقمه، می گرده دورِ خیمه ها
 خیر از جوونیش ببینه، امن و امونِ کربلا
 قصه ی عشقشُ سحر، دیگه به آخر می رسوند
 یایِ بقیع می افتاد، روضه ی زهرا رو می خوند
 آسمون بغضِ نگاش، ابری و طوفانی می شد
 از این به بعد ماجرا، گریه ها پنهانی می شد

واویلا زینب رسید به کربلا



حمید عرب خالقی / زمینه

افتاده تو دل آب بازم کشتی نجات
داره روموجا میاد نوراهدنا صراط
با شور و نوا میاد از کربلا میاد
این کشتی سالی یه بار تو محرما میاد
صاحب این کشتی دلش دریاس
شهید لب تشنه ی عاشوراس
خاطرخواهاش بهش میگن حسین
رئوف و رحیم و آقاس
میاد نگاش نگاهها رو بگیره
دستای روسیاهها رو بگیره
میاد که توی سینه هاجاشه
محبتش گناهها رو میگیره



جان سنه قربان آقام حسین
سید العطشان آقام حسین

یه قافله که بین راهه ، آینه دار مهر و ماهه
خورشید این کاروان ، حضرت ثاراللهه
وای اینجا کجاست وای دشت بلاست
غاضریه ماریه شط الفرات ، نینواست
دلشوره دارم نگو نگو نگو کربلاست
اعوذ بالله من الكرب والبلاء

علیه اما تو لباسه ، یه پهلوان پر حماسه
الحمدالله علم ، تو دستای عباسه
اهل حرم از هر نظر دلها قرصه بر این قمر
شد ابالفضل حیدر و زینب مٹ فاطمه
دور تا دورش جوونای بنی هاشمه
اعوذ بالله من الكرب والبلاء

زینب همش به فکر اینم ، جون توو جون سکینم
نزار ببینه که شمر ، می شینه روی سینم
با گریه بی تابم نکن از خجالت آبم نکن
تا نبینی خواهرم خنجر روی بوسه گاه
خیمه بمون و نیا نیا نیا قتلگاه
اعوذ بالله من الكرب والبلاء







حضرت رقيه (سلام الله عليها)



یوسف رحیمی / زمینه

با چشای بارونی، چشم به راهت می‌مونم
تا بیای پیشم بابا، از غریبی می‌خونم
پا پر از آبله، دست من بی‌رمق
ای سر غرقِ خون، اومدی با طبق
قاری من کی شکسته حرمت این لب‌ها رو؟
جون زینب کی گرفته از رقیه بابا رو؟

«واحسینا، واحسینا، واحسینا، واویلا»

یادته روی نیزه، شده بود لب‌هات خونی
منو رو خاکا دیدی، شد نگاهت بارونی
گرچه دل خسته‌ام، من از این درد و داغ
قاتل من شده، اما داغ فراق
از فراق و از غریبی جون من اومد بر لب
کاش می‌پردی از خرابه من رو همراهت امشب

«واحسینا، واحسینا، واحسینا، واویلا»



ایمان مقدم / زمینه

یه سر بیا خرابه من تو چشم به راه نذار
یادت نره بابایی گوشوارم با خودت بیار
سراغت از کیا بگیرم بابا
شب آخره دارم می میرم بابا
باورت میشه رو دستامه جای طناب
باورت میشه قصه سیلی بی حساب
باورت میشه ما رُ بردن مجلس شراب

باباحسین جانم

عمه میگه تو گوشم داره برات مهمون میاد
خوش اومدی خرابه ببین چشم بارون میاد
هرجایی که من زمین می خوردم
بابا همش اسم تو رُ می بردم بابا
آخرش دیدی بابا منم پرپرِت شدم
آخرش دیدی چقدر مَتِ مادرت شدم
آخرش دیدی منم فدای سرت شدم



باباحسین جانم

سویی نداره چشمام دیگه کارم تمومه
دست رو سرت می کشم بگو چشات کدومه
کاشکی بودی دردام می دیدی بابا
زنجیر رو پاهام می دیدی بابا
خبر نداری عمه م خارج می خوندن
خبر نداری ما ر تو کوچه می کشوندن
خبر نداری چچور ما ر اینجا رسوندن

باباحسین جانم



محمد جواد الهی پور / زمینه

بابایی

ببین قدم خمیده

جونم به لب رسیده

میگن بزرگ میشی یادت میره ولی بعید

کدوم سه ساله اینقدر

بلا باهم کشیده

آه

فدا سرت بابا جون

اگه رخم کبوده

شده چشم پر از خون

آه

فدا سرت بابا جون

اگه نمیتونم باز

بلند شم از جا آسون



خوش اومدی بابا

باباجونم ۳

بابایی

کتک شده طعامم

خوشی شده حرامم

همیشه تازیانه شد جواب هر سلامم

کجاس عمو بیاد و

بگیره انتقامم

من

با اینکه دیدم آزار

از آدما همیشه

تو کوچه و تو بازار

باز

دلم خوشه که هستم

فدایی ولایت

شهیده ی غم یار

خوش اومدی بابا

باباجونم ۳

می بندم

چشامو روی دنیا

بیا بریم از اینجا

بریم به جایی که نمیزنن یتیمو بابا

بریم کنار اکبر



کنار بی بی زهرا

من

موهاتو شونه کردم

تموم میشه عذابا

چشامو که ببندم

باز

میگیرمت در آغوش

یادم نبود از عمه

خدافضی نکردم

خوش اومدی بابا

باباجونم ۳







اصحاب



یوسف رحیمی / نوحه

عالمی شد حیران حسین
از وفای یاران حسین
عابس و حرّ و جُون و حبیب
نافع و عمرو و سعد و زهیر
مالک و قیس و عُون و وهب
جعفر و زید و سیف و بریر
در وفا بی همتا و در ایثار و رشادت‌ها بی نظیر
جان سپردند و ذکرشان امیری حسین و نعم الامیر
«یا حسین مولا یا حسین»

در وفا چون یاران حسین
یاوران خورشیدِ خمین
زین الدین، دوران و کاظمی، کاوه و چمران و باقری
آوینی، صیاد و کشوری، صادقی و همت، باکری
با حسین دوران خود که تا لحظه‌ی آخر مانده‌اند
تا دم آخر در دفاع از این خاک و این کشور مانده‌اند

«یا حسین مولا یا حسین»





یوسف رحیمی / زمینه

تقدیم به حر بن یزید ریاحی

بسته روسیاهی چشمامو، بستم اگه آقا راهتو
طاقت نمیاره قلب من، تنهایی و غم و آهتو
بی‌یاوری سخته آقا بذار که یاورت بشم
روسیاهم اما بذار فدای اکبرت بشم
خوب می‌دونی خیلی بدم حسین جان
با دست خالی اومدم حسین جان

پیچیده توی تموم دشت، یابن فاطمه! صدای تو
آخه چی می‌شه یه بنده‌ی شرمنده بشه فدای تو
چی می‌شه که این روسیاه پیش تو روسپید بشه
اومده که جون بده و نذر غمت شهید بشه
خوب می‌دونی خیلی بدم حسین جان
ای با وفا نکن ردم حسین جان

یوسف رحیمی / نوحه

خیمه‌ها غرق شور و نوا
از مناجات و ذکر و دعا
هر عزیزی در خلوت خود، از خدا خواهد حُسن ختام
از خدا می‌خواهد که دهد، جان خود را در راه امام
ما هم امشب داریم دعا و «یا لیتنا» می‌خوانیم مدام
ای خدا! کن روزی ما گردد جانمان قربان امام

«یا حسین مولا یا حسین»

اسوه‌های ایثار و وفا
در طواف محبوبِ خدا
هر کدام از یاران حسین، گوید از عزم و غیرت خود
سر دهند اما لحظه‌ای دست برندارند از بیعت خود
یا حسین امشب آمَدیم بندیم عهد خون با مولایمان
قامت همت بسته‌ایم در یاری رهبر تا پای جان

«یا حسین مولا یا حسین»

رضا شریفی / زمینه
تقدیم به حر بن یزید ریاحی

روسیاهم و سر به زیر آقا
دست خستم و تو بگیر آقا
این پیشمونو بپذیر آقا
با روی سیاه اومدم / ایکاش بپذیری منو
با بار گناه اومدم / ایکاش بپذیری منو
سر من فدای سر تو
جوونم فدا اکبر تو

حسین وای

کاشکی از خودت نرونی منو
کاشکی از خودت بدونی منو
کاشکی به خودت بخونی منو
شرمنده خواهرتم / ایکاش که ببخشه منو
شرمنده دخترتم / ایکاش که ببخشه منو
بذار تاتو راه تو فدا شم
بذار از سیاهی جدا شم

حسین وای



نوکرت بازم پیشت اومده
قبولش بکن به تو رو زده
دعاکن برام که حالم بده
من رو پیش گریه کنات/بی ابرو تر نکنی
میمیرم اگه این شبا/چشم منو تر نکنی
چی میشه منم روسفید شم
پیش پای اقام شهید شم

حسین وای





جوانان حضرت زینب (سلام الله علیها)



میلاَد حسنی / زمینه

بیا دایی ببین، ما کفن پوش توایم
الا یا ساقیا، مست و مدهوشه توایم
به درگاه تو جان، هدیه آوردیم
نخور غصه دیگه، ما مگه مردیم
گریبیت انگاری، نداره خاتمه
بذار پیش مرگ چشمات شیم به جون فاطمه
مادر ما، توی حرم، دل نگرone
هی واسه ی، غربت تو، روضه میخونه

غریب آقا

بیا مادر ببین، دیدنی شد حال ما
پرامون پرپره، غرق خونه بال ما
لبامون تشنه و چشمامون تاره
جای بارون ببین، نیزه میباره
ز دست کوفیا، مادر داریم گله
نگا کن کاکلامون توی دست قاتله
وقتی روی، نی میریم آه، از دلت مادر
کاش سرامون، دور نشه از، محملت مادر

واویلا از، دل زینب





محسن مهدوی / زمینه

خیال نکن اینجا ، غریب و تنهایی
ما او مدیم تا که ، فدات بشیم دایی ، فدات بشیم دایی
ما دو تا فدای تار موی اصغر
بگی نه ، چه جوابی بدیم به مادر ۲
ما چون فداتیم حسین حسین
قربونیا تیم حسین حسین

می خوام بریم میدون ، یه نیم نگامون کن
تو رو چون اکبر ، حاجت رومون کن ، حاجت رومون کن
دنیا واسه عاشقات مٹ زندونه
چون دادن برا تو واسه ما آسونه ۲
ما چون فداتیم حسین حسین
قربونیا تیم حسین حسین





حضرت عبدالله (عليه السلام)





یوسف رحیمی / زمینه

گر چه کم سن و ساله، داره عزمی مردونه
تا عمو رو می‌بینه، تنها توی میدونه
پر می‌گیره دلش، در هوای عمو
می‌گه ای کاش بشم، من فدای عمو
دلخوشه که مثل قاسم مولا شو یاری کرده
دلخوشه که پیش زهرا آبروداری کرده
«واغریبا، واغریبا، واغریبا، واویلا»

وقتی که دید شمشیرِ نانجیبی رفت بالا
شد با دستِ کوچیکش، سپر جون مولا
داده دست و به جاش، بال و پر می‌گیره
با پری غرق خون، داره پر می‌گیره
اما داره از دیارِ کربلا سهمی بیشتر
می‌شه آخر با سه شعبه حنجر این گل پرپر
«واغریبا، واغریبا، واغریبا، واویلا»



میلااد حسنی / زمینه

نرو عمه بمون، توی مقتل محشره
نرو که چشم برات، تیر و تیغ و خنجره
نرو جون حسن سمت قربانگاه
بیا برگرد به جون من عبدالله
نرو که حرمله، میگیره هست تو
میشه از پوست آویزون عزیزم دست تو
وقتی دیدی، سнга شدن، رو عمو آوار
دستتو دادی عزیزم، مثل علمدار

نرو عمه، بیا برگرد

بیا عمه ببین، خاک صحرا خونیه
 فقط میباره تیر، وای عجب بارونیه
 عمو مو اینا با سنگا آزدن
 بمیرم من غریب گیرش آوردن
 پر از لاله شده، تموم پیکرش
 پیچیده توی این صحرا صدای مادرش
 اونها که از، نور عمو، روزی میخوردن
 آخ بمیرم، پیرهنشو، از تنش بردن
 نیا عمه، برو خیمه





حضرت قاسم (عليه السلام)



می‌لاد حسنی / واحد

سینه ی این آینه، آه دارد ای عمو
تشنه ی شهد توام، چشمه چشمه جو به جو
یوسف زهرا، ای مرا بابا
بیا اذنم بده شاه کریمم
خرامان سوی میدان چون نسیمم
بیا مشکن دلم را من یتیمم

خوش باشد، با این تن
به میدان، بی زره رفتن

چاره کارم شد آخر خط بابایم
میروم مادر بیا و کن تماشاایم

عمو جان عمو جان / اذنم ده که روم میدان

مینوازد جانفزا، بانگ محزون جرس
حک شده بر سینه ام، نقشه سم فرس
یاس پژمردم، ای عمو مردم

بیا ای دلبر دیرینه من
ببین تیره شده آینه من
شکسته استخوان سینه من

مادر را، دیدم من
یک روزه، قد کشیدم

تیر زنبور عدو از من عسل گیرد
آمده بابا که قاسم را بغل گیرد

عمو جان عمو جان / مردم زیر سم اسبان



محمد جواد الهی پور / زمینه

بی جوشن
میری به سوی میدون
دل حرم پریشون
اگر که رخصتت دادم برام نبوده آسون
تو و نگاه معصوم
منو صدای لرزون
آه
رجز بخون دلاور
ببر دل عمو رو
تو لحظه های آخر
اه
توان نداره قلبم
حرم پر از هیاهو
یه قاسم و یه لشکر
یتیم مجتبی
بیا بابا ۳



می جنگی
بدون خود و جوشن
امون نمیده دشمن
نمیرسه پاهات به مرکبت دلاور من
تو و هجوم شمشیر
تو و عمود آهن
آه

تو کشته ی ولایی
فدای راه حیدر
یتیم مجتبابی
آه

تو و دل هوایی
برای غربت من
گواه کربلایی
یتیم مجتبی
بیا بابا ۳

واویلا
دل از همه بریدی
به آرزوت رسیدی
میخواستی هم قد عمو بشی که قد کشیدی
چه قامت رشیدی
به آرزوت رسیدی
باز
باید بیان جوونا



شبیبه جسم اکبر

تنت شد اربا اربا

آه

امانت برادر

با جسم خون و بی سر

برو به سوی بابا

یتیم مجتبی

بیا بابا ۳



یوسف رحیمی / نوحه

آمدی ای ماه مدنی

با شکوه و شور حسنی

ماهی اما در پشت نقاب، دیده کی ببند عین تو باز

آن چنان داری شوق سفر، مانده بند نعلین تو باز

می خروشی در بین میدان با هیبت و عزمی بی مثل

جان سپردن در راه مولایت نزد تو احلی من غسل

«یا حسین مولا یا حسین»

محشری از رزم تو به پاست

رزم تو درس عزم و وفاست

شوق پروازت بی بدل است، رفتی اما با اذن عمو

پیروی از فرمان ولی ست، اولین شرط یاری او

هر کسی شد یار امامش یک دم نگردد از او جدا

نه جلوتر از او رود نه جا ماند از او در عرصه ها

«یا حسین مولا یا حسین»







حضرت علی اصغر (علیه السلام)



یوسف رحیمی / زمینه

غوغایی به پا شد از عطش، تو خیمه دیگه نمونده آب
آقای غریبمون میاد، روی دستشه گلِ رباب

بر روی دست قنداقه رو برده بالا غریبونه
شش ماهه با جرعه‌ای آب خدایا زنده می‌مونه

از تشنگی ماهش داره می‌میره
با قطره‌ی آبی آروم می‌گیره

حالا یکی اومده تا که، به آقای ما بده جواب
آروم نداره دیگه ولی، چشمای بارونی رباب

از کوفیا حرمله با تیر سه‌شعبه اومده
این نانجیب با کینه‌هاش عالمی رو آتیش زده

حالا دیگه اصغر راحت می‌خوابه
این اول بی‌خوابی ربابه



یوسف رحیمی / نوحه

آمده تا میدان بلا
روی دستان خون خدا
تشنه است این شش ماهه ولی، تشنه‌ی رفتن سوی خدا
آمده در یاری امام، هم قدم باشد با شهدا
آمده تا باشد گواه غربت بابا در عالمین
آمده با خون گلویش گوید لک لبیک حسین
«یا حسین مولا یا حسین»

خون بها دارد خون شهید
لعنت حق بر قوم پلید
لعنت حق بر حرمله و، ابن سعد و خولی و یزید
لعنت حق بر شمر زمان، ننگ و نفرین بر کاخ سفید
می رسد با یاری حق آزادی شام و قدس و یمن
العجل ای امید دلها خورشید طاها یابن الحسن
«العجل یابن فاطمه»



حمید عرب خالقی / زمینه

لالایی لالا لالا رو دستم یکم بخواب
میدونم که تشنه ای شرمندم ندارم آب
لالایی لالا لالا میتونی طاقت بیار
لالایی لالا لالا چشمتو روهم بزار

اینجوری دست وپانزن پسر
الهی مادرت برات بمیره
گریه نکن ماهی تشنه لبم
ایشالله که یه کم بارون میگیره

مادر این گریه ی من از لب تشنگی سواس
مادر این گریه ی من واسه غربت باباس
من توخیمه باشمو بابام غمخواری بخواد
اصغر مرده باشه که ازدشمن یاری بخواد

میخوام منم برم مته اکبر
شهید بشم توراه پیغمبر
میخوام منم رجز بخونمو



بگم منم سلاله ی حیدر
 میخوام برم تو دل این میدون
 یاری تو به من شده واجب
 منم علی بن حسینی از
 نسل علی بن ابی طالب

ای شش ماهه ی رباب ای سرباز اخرم
 دست حق پشت سرت برومیدون پسرم
 میدونم اگه بری روح تا خدامیره
 بعد ساعتی سرت تا رونیزه ها میره

برو ولی یادت باشه اصغر
 یه بار نگفتی توبه من مادر
 بروولی این دمه اخری
 لبخند برای من بزن مادر
 بروولی بگو چیکار کنم

من باتموم یادگاریات
 بگو چیکار کنم باگهوارت
 باقنذاقت،لباسه شیریات







حضرت علی اکبر (علیه السلام)





ایمان مقدم / زمینه

پسر جوونم برو به میدون
پشت سرت دعا می خونم با چشم گریون
دلم رُ بردی پسرم
ببین چی اومده به سرم
داغ تو رُ کجا ببرم علی اکبرم
بغضی نشستته تو صدام
ببین می لرزه دست و پام
بارون می باره از چشام علی اکبرم
یوسف قدکشیده من نذار امیدم ناامید شه
بابا تو این دوره زمونه نذار محاسنم سفید شده

علی اکبر وای

جوون رشیدم داره می میره
 تنش رُ از نیزه و شمشیر کی پس می گیره
 دنیا وفایی نداره
 جونمُ رو لب میاره
 چشام دیگه سو نداره علی اکبرم
 پاشیده کل پیکرت
 چیزِی نمونه از سرت
 برات بمیره مادرت علی اکبرم
 هرجوری که نیگات می کنم نمیشه که تو رُ ببرم
 عمه کنارت رسیده پاشو علی بریم حرم

علی اکبر وای

جونمُ می گیرن این نیزه دارا
 تن پسرم گم شده ای وای به زیر پاها
 وقتی صدات شنیدم
 کنار پیکرت رسیدم
 خیلی بابا عذاب کشیدم علی اکبرم
 میاد صدای خنده ها
 وقتی زدی تو دست و پا
 مرگمُ خواستم از خدا علی اکبرم
 تموم دلخوشیم همینه یه بار بهم بگو تو بابا
 تو رُ خدا عذابم نده پاتُ نکش به روی خاکا

علی اکبر وای





حمید عرب خالق / زمینه

آهسته قدم بزن اسماعیل کربلا
میخوام سیر ببینمت آروم دل بابا
آهسته قدم بزن آهو درمقابلم
اینجوری نرو نرو پاره پاره شد دلم

خوش قد و بالای حرم نرو
روشنی چشم ترم نرو
بذار ببینمت یه بار دیگه
نرو امید آخرم نرو

تو میری و پشت سرت داره
از تو چشام ستاره میباره
برو ولی بدون علی اکبر
بابات میشه بعد تو بیچاره

اینجوری جلو چشام پاهاتو زمین نکش
مثله بسمل شده ها بالاتو زمین نکش
بابایی چی میبینم تواین وادی بلا
پهلوت مثل فاطمه فرقت مثل مرتضی

نیزه زدن توی سینت ازبس
بالا نمپاد دیگه راه نفس
هرچی بیرون میکشم از دهن
یاخون تازه س یاکه خون لخته س

ای پسرم ای پسرم اکبر
ای پسرم ای پسرم اکبر
صدامو میشنوی علی اکبر
من پدرم من پدرم اکبر ۲



میلاَد حسنی / زمینه

پیر کربلا، بی عصا شده دیگه توی صحرا
از تو خیمه ها راهیه سفر جوون لیلا
گریونه دلم، تو قفس غریبی زندونه دلم، میباره
چه ببصدا
بارون دلم، به غریبی اقا
آروم آروم، دم رفتنه
دل از حرم، داره می کنه
به دل اتیش، داره میزنه
با حالش
نور دل، بنی هاشمه
داره میره، پیش فاطمه
بارونیه، چشای همه
دنبالش
پسر لیلا علی علی
نفس بابا علی یا علی

روی این زمین، یه عطری می وزه که با نسیمه
هر طرف میری، برای خونی یه یا کریمه
دل بی طاقت، تو چشای آسمون اشک حسرت،
دیگه زانوهای بابا بی قوته، بی تو عزیز لیلا

ستاره ی، سحرم علی
پاره شده، جیگرم علی
قیامته تو، حرم علی
واویلا

بی تو بابا، بی عصا شده
مادر تو، بی نوا شده
کفن تو، یه عبا شده
تو صحرا

پسر لیلا علی علی
نفس بابا علی یا علی

این دل کویر، از خون بدن تو لاله خیزه
من چیکار کنم، تن تو از روی عبا نریزه
ای ماه حرم، از سینه ی تو میاد عطر مادرم، داره
جون میده کنار تو خواهرم، پاشو بریم پسرم
زمین نکش، پاهاتو علی
بیا نبند، چشاتو علی
صدا بزن، باباتو علی
واویلا

عمه دیگه، ناتوون شده
رقیمون، نیمه جون شده
گلوی تو، پره خون شده
واویلا

پسر لیلا، علی علی
نفس بابا، علی یا علی







تاسوعا



یوسف رحیمی / زمینه

وقتی که میون خیمه‌ها، حرف علم عمو می‌شه
چشما بارونی تر از فرات، لبریز غم عمو می‌شه
رفته عمو آب بیاره اما کنار علقمه
بارونی شد بارون تیر... مشک آبو زدن همه
روح حرم سوی حرم نیومد
سقا با مشک و با علم نیومد

پیچیده توی تموم دشت، گویا بوی یاس فاطمه
با چشمای بارونی بابا، می‌ره به طرف علقمه
دست عمو آیه آیه افتاده بر روی زمین
غرق به خون شد چشای پهلوان ام‌البنین
از غصه حق داره بابا که خم شه
الهی دست حرمله قلم شه

یوسف رحیمی / نوحه

السَّلام ای خورشید وفا

ساقی دشت کرب و بلا

اسوه‌ای در ایثار و ادب، با لب خشک و چشم پر آب

باب حاجات اهل جهان، شافع ما در روز حساب

ای پناه دل‌های بی‌تاب و بی‌قرار و درد آشنا

در مقامت این بس که فردا «يَغْبِطُهَا الشُّهَدَا»

«ای علمدار کربلا»

السَّلام ای خورشید وفا

کاشف الکرب خون خدا

بی‌نظیری در عرصه‌ی رزم، بیرق حق بر شانه‌ی تو

چشم دشمن مبهوت تو و، اقتدار جانانه‌ی تو

بر امان‌نامه خط بطلانی می‌کشی ای ماه جهان

با نوای «أَنْتَ أَحَامِي عَنْ دِينِي» راه تو جاودان

«ای علمدار کربلا»





حمید عرب خالقی / زمینه

ای سرچشمه ادب ای شیر و یل عرب
ای خورشید مه لقا ماه هاشمی نصب
ای فرزند فاطمه ای پور ابوتراب
از عطش ببین لبهامون شده کباب
تویی علمدار و یار حرم
نگاهی کن به بی حالی ما
تویی امیر و ساقی لشگر
این تو و این مشکای خالی ما
علی داره توخیمه جون میده
جاش وبه برگای خزون میده
یکی براش لالایی میخونه
گھوارش رویکی تگون میده

آب حرم عطش عمو عمو ۲

داره تشنه لب میاد سقا از دل فرات
 میاد از عطش بده اهل خیمه رونجات
 میجوشه خون تورگش رودوشش علامتش
 میلرزه تن سپاه از غرشه هیبتش
 دستای پهلوونه شو زدن
 ابروهای کمونشو زدن
 هزارتا تیراندار ماهر، یل
 چشمای مهربونشو زدن
 میگفت که منت میکشم لشگر
 تیرزنید به مشک آب آور
 من به سکینه قول دادم که
 آب بیارم برا علی اصغر
 یاد بهار عمرشو خزون کردن
 وقتی که مشکشو نشون کردن
 لحظه ی گریه کردن مشکا
 عباس و اب ونیمه جون کردن
 آب حرم عطش عمو عمو ۲

افتاده تو علقمه سقای اهل حرم
 یک گوشه دست جدا یک گوشه مشک و علم
 یک گوشه یه پهلوون یک گوشه گرگای شام
 یه گوشه زخمیاشون دارن فکر انتقام
 تو علقمه ولوله افتاده
 توزبونا هلهله افتاده



میگن سپاه ولشگر حسین
باتیرای حرمله افتاده
یه عده دارن باتیر میان
یه عده باتیروسپر میان
یه عده باشمشیر و باخنجر
براجدا کردن سر میان

آب حرم عطش عمو عمو ۲



میلا د حسنٰی / زمینہ

توی قلب دریا بیش، شدہ جذر و مد سقا
نگا کن غریبونہ، بہ شریعہ زد سقا
عکس دلبرو تو آب میبینہ، گریہ میکنہ مٹہ بارون
میگہ قربون لبای خشکت داداش مہربون

حالا کہ، تو حرم آتیش میبارہ
کاش میشد، بشہ پیدا راہ چارہ
این آب و، ببرم واسہ شیرخوارہ

اصغر، دیگہ نزن پرپر
یہ کم دیگہ صبر کن
میام عمو آخر

مونده رباب منتظرم، آب و بہ خیمہ میبرم
نمونده راہی تا حرم، آب و بہ خیمہ میبرم

داداشم تو این صحرا، چرا پس به خواب رفتی
چی شد اون قد رعنا، بمیرم چه آب رفتی
پیکر تو رو چجوری باید، تا به خیمه ها برسونم
من میخوام بلند شم از کنارت، اما نمیتونم

عباسم، تو سکوتم یک فریاده
میری و، پناه خیمه بر باده
دشمن شد، واسه ی غارت آماده

روی، زمین نکش بازو
سرت چرا داداش
شکسته تا ابرو

پاشو بریم سمت حرم، ببین شکسته کمرم
آتیش گرفته جیگرم، ببین شکسته کمرم



محمد جواد الهی پور / زمینه

تو خیمه

رقیه بی قراره

علی آروم نداره

الانه که عمو بیادو بازم آب بیاره

حرم در انتظاره

حرم در انتظاره

ای

علم به دوش و سقا

بیا که مونده بابا

بدون یار و تنها

ای

پناه اهل خیمه

بدون تو نمیشه

شب رقیه فردا

سقای کربلا

عمو عباس ۳

پیچیده

بازم تو کل صحرا

شمیم عطر سقا

تو عبد صالح خدایی و مطیع مولا

خمیده قد بابا

خمیده قد بابا





وای

یه مشک پاره پاره

یه آسمون زخمی

یه جسم پرستاره

وای

به خون نشسته سقا

سرش چرا ز پهلوی

به نیزه‌ها سواره

سقای کربلا

عمو عباس ۳

بعد تو

حرم میره به غارت

شروع میشه جسارت

میلرزه قلب خواهر تواز غم اسارت

حرم میره به غارت

حرم میره به غارت

آه

چی مونده از تو برجا

یه مشک پاره پاره

دو دست پاک سقا

وای

علم رو خاک صحرا

بسوز قلب عالم

برایر غربت ما

سقای کربلا

عمو عباس ۳



عاشورا





وحید قاسمی / شور

رو تل زینبیه، خواهری دل پریشون
نگا می کرد به مقتل، با دیده های گریون
دید که غبار گرفته، صحرای کربلا رو
زینب داره می بینه، فرود نیزه ها رو
وای چه بوی سیبی
وای حسین غریبی
وای چه بی حبیبی

یا ذبیح العظیم

دید که به سمت دلبر، گرگا هجوم آوردن
پنجه به روش کشیدن، پیراهنش رو بردن
دید اهل شام و کوفه، غربتش ندیدن
سر برادرش رو، پیش چشاش بُریدن

وای هجوم لشکر
وای گلو و خنجر
وای غریب مادر

یا ذبیح العظیم

دید که بهارِ باغش، تندى رو به خزونه
انگشترِ حسینش، به دستِ ساربونه
دید که داره دوباره، مدینه میشه تکرار
گفت با دل شکسته، کجایی ای علمدار

وای یه شاخه ی یاس
وای اسیرِ غمها س
وای کجایی عباس

یا ذبیح العظیم



یوسف رحیمی / زمینه

لحظه‌های آخر شد، می‌باره چشمای من
چی شده از من می‌خوای، آخه کهنه پیراهن
بی‌تو دل بیقرار، بی‌تو دلواپسم
حرف رفتن زن، بی‌تو من بی‌کسم
می‌ری اما خواهرت رو دست غربت می‌سپاری
من بمیرم که غریبی من بمیرم بی‌یاری
«واحسینا، واحسینا، واحسینا، واویلا»

عازمی سوی میدون، هستی زینب اما
تو چشم بارون اشک، رو لبام مهلاً مهلاً
مونده یک آرزو، تو دل خواهرت
آخرین حسرت، بوسه بر حنجرت
می‌ری اما قلب زینب رهسپاره دنبالت
می‌بینم انگار که مادر اومده استقبال
«واحسینا، واحسینا، واحسینا، واویلا»



علی قالیباف / شور

گرفتی آخرش باخون وضو را
به زیرتیغ نمی بینم گلو را
دراین گودال کمک کن ای خدایا
گلی گم کرده ام می جویم او را

بیین با گریه های ما چه شادند
سرت را بر روی نیزه نهادند
شده بغض گلوی دختر تو
اگرکشتند چرا آبت ندادند

آه عقیق یمنت را بردند. تکه های بدنت را بردند
جلوی خواهرتویوسف من. آخرش پیرهننت را بردند

مظلوم حسین عطشان حسین عریان حسین

دگر جانی در این پیکر ندارد
دگر عمامه ای بر سر ندارد
سرش از تن جدا کردند و گفتند
مسلمانان حسین مادر ندارد

زمینگیرت شدم ای آسمانی
شدم از داغ تو قامت کمانی
برای خواهرت زینب هنوزم
برادر جان سلیمان زمانی

بر سرعبای تو دعوا شد. نیزه ها برتن پاکت جا شد
یا ابا ببین برای غارت. پای دشمنت به خیمه وا شد

مظلوم حسین عطشان حسین عریان حسین



محمد جواد الهی پور / زمینه

لحظه ی

وداع ما رسیده

ببین قدم خمیده

ببین که جونم از مصیبتت به لب رسیده

نمیدونی که خواهر

تا حالا چی کشیده

آه

وصیتای مادر

یکیش اینه برادر

وداع وقت آخر

وای

یه بوسه از گلویی

که میره تا بشینه

به زیر دست خنجر

غریب کربلا



حسین من ۳

ده تا اسب
چهل تا نعل تازه
غمی که جانگدازه
بعیده خواهرت ببینه اما جون نبازه
چهل تا نعل تازه
چهل تا نعل تازه
وای
تو خیمه ها چه غوغاست
دوباره دیدن تو
برای ماها رویاست
وای
تو اردوگاه دشمن
چه جشن و شوری بر پاست
سر سر تو دعواست

غریب کربلا

حسین من ۳

تسلیم
خدا شدی برادر
فدا شدی برادر
شهید راه عزت و ولا شدی برادر
رها شدی برادر



فدا شدی برادر
تو
سرت همیشه بالاست
همیشه پرچم تو
رو قله های دنیا است
من
می‌رم به شام و کوفه
شروع نهضت من
طلوع صبح فرداست

غریب کربلا
حسین من ۳







شام غریبان



یوسف رحیمی / زمینه

دیگه تشنگی تموم شده، قصه رسیده به آخرش
 مونده با گهواره‌ی علی، تنهایی گوشه‌ای مادرش
 خون جگر! تشنه‌لبا! حالا دیگه آزاده آب
 اما این آب چه آتیشی می‌زنه بر دل رباب
 از تو چشاش خون‌گریه‌هاش می‌باره
 حالا که شیر داره علی نداره

دیگه تشنگی تموم شده، اما شروع شده اشک و آه
 حالا دختری با ظرف آب، می‌ره به طرف قتلگاه
 می‌گه بابام وقتی که رفت خشکیده بود خیلی لباس
 حالا می‌خوام آب ببرم با دستای خودم براش
 اما هنوز رو نیزه رو ندیده
 خورشیدی که غرق به خون دمیده



۱۵

حضرت زینب (سلام الله علیها)





میلاَد حسنی / شور

اگه نگا کنی با قلبت، میون کربلا تو هر شب
نوشته توی آسمون، عشق یا حضرت زینب
اونکه جلوه میریزه از نگاش، سجده هاش ترانه‌ی یا ربه
عاقبت شفیع حسینیا، چادر زینبه
اونکه چشاش، صلابت توی صداش، مهابت توی نگاش، مته
باباشه
مهربونه، ملیکه آسمونه، هر چی داره بهونه، نذر داداشه
یا زینب، مددی یا زینب

برا دفاع از حرمت کاش، خون تنم بشه مرکب
 بنویسم رو کفتم، عشق یا حضرت زینب
 دخترا همیشه بابایی ان، پس باید که با دم یا علی
 روی گنبد تو بالا بره، پرچم یا علی
 تو حرمت، حال و هوای نجفه، با ابوفاضل طرفه، دشمن
 شما
 هم قسمیم، پای تو ثابت قدمیم، مدافعان حریم، تا روز جزا

یا زینب، مددی یا زینب

دلم پر از محبت تو، سینه از عشق تو لبالب
 میون قبرمم میگم، عشق یا حضرت زینب
 اونقدر دخیل شما میشم، تا یه بار تو منو نگا کنی
 تا یه روز سند غلامیمو، بی بی امضا کنی
 از کرم، چی میشه پای علمت، یه روز میون حرمت، برات
 بمیرم
 عشق علی، خواهر حسین و حسن، محرما روزیمو من، ازت
 میگیرم

یا زینب، مددی یا زینب





علی قالیباف / واحد

رو لبها قسم تو ، رو شونه علم تو
شوق نوکری داده ، دفاع از حرم تو
نحن ابناء الحیدر نقش سربنده
اشک و روضه هاته حرز رزمنده
هرکس که زمین خوردت بمونه سربلنده
فقط غبطه شده کارم
که اینقدر هموطن زینبی دارم

مولاتی یا زینب (۳)

هم سرباز و هم زائر ، تو جبهه شدن حاضر
الگوی شهیداته ، حبیب بن مظاهر
تو رگ و خون هرکس غیرت می جوشه
با اذنت لباسه رزم و می پوشه
پرچم فدائیان زینب روی دوشه
شرف دارن ، توی راه
به عشق تو قُتِلُوا فی سبیل الله



امام سجاد (عليه السلام)



یوسف رحیمی / زمینه

بارونی می‌شه بازم چشاش، وقتی که می‌بینه ظرف آب
می‌شه روضه خون کربلا، روضه خون لاله‌ی رباب
سی‌ساله که آب خوش از این گلو پایین نمی‌ره
آرزوشه سر بذاره بر روی تربت بمیره

قلبش اسیر ماتم حسینه
روز و شبش محرم حسینه

آخه چطوری یادش بره، که چی کشیده تو کربلا
سرهای همه عزیزاشو، دیده بر فراز نیزه‌ها
الامان از کوفه و شام، از آدمای بی‌حیا
الامان از روضه‌های خیزرون و تشنه طلا

جونش دیگه رسیده بر روی لب
تو روضه‌ها هنوز می‌گه یا زینب



اربعين





میلااد حسنی / واحد

بلندشو، اومده خواهر، عجب اومدنی
عجب اومدنی عجب اومدنی
بمیرم، میگن انگار که، هنوز بی کفنی
هنوز بی کفنی هنوز بی کفنی
شاید منو نشناسی، داداش زینبم
تو که رو من حساسی، داداش زینبم
هر طوری بود، روزمو شب کردم، تو زیر خورشید، منم تب
کردم
یادت هست که، رفتی من جا موندم، وداع کردی و، برات
میخوندم
التماست میکنم نرو، خواهرت میمیره حسین
چشم به راه اعضای تو، لشگره شمشیره حسین

حسین، پیچیده باز اون ناله
هنوز انگار، مادرم تو گوداله

آوردم، پیرھنت اما، عجب پیرھنی
 عجب پیرھنی عجب پیرھنی
 فھمیدم، از ھمین جامه، نمونده بدنی
 نمونده بدنی نمونده بدنی
 نگی به من این قد ھلالی چیه
 رو پیرھنت شکلا ی ھلالی چیه
 از ویرونه، یه کبوتر پر زد، رقیه سادات، یه شب پرپر زد
 یادت هست که، رفتی من جا موندم، وداع کردی و، برات
 میخوندم
 التماس میکنم نرو، شده لشگر بی حوصله
 سینتو میشکافه حسین، تیر مسموم حرمله
 حسین، سر راست جنجاله
 حسین، مادرم تو گوداله





مدافعان حرم





رضا شریفی / شور

از فضا بوی جنایت و خون میاد
بوی قیام جنون میاد
شده یه گودال قتلگاه
هرجا صدای اذن میاد

تو مکتب روح اله/شهید نشی میمیری
بغض ولایت دارند/سعودی و تکفیری
پرچم دشمن فردا/زیر قدم های ماست
دنیا توی دستای/قاسم سلیمانی هاست

گوش دشمن پر از ناله تعویله
مقصد شیعه ها فتح اسرائیله

العجل العجل وارث ثارالله

آخرش دعای ما همیشه مستجاب
میره از چشمای ما حجاب
میرسه دست صاحب زمون
عاقبت پرچم انقلاب

عراق و کشمیر ایران/سوریه افغانستان
لشکر حزب الله اند/شیعه های پاکستان
از یمن انگار داره/بوی قیامت میاد
لشکر حوثی میده/آل سعودو برباد

از یمن تا حلب جلوه روح اله ست
شیعه هر جا باشه لشکر ثارالله ست

العجل العجل وارث ثارالله







امام زمان (عج)





میلاَد حسنی / زمزمه

فقط گناه کردم، فقط دعام کردی
فکر ما نباش که، خودت آسمون دردی

اگه یه بار روی ماهتو ببینم
گناه به کلی میره از خیالم
خودت هزارتا غصه داری آقا
حالا منم برای تو وبالم

تو آبرومون دادی، به پیش چشم همه
من فدات بشم آقا، ای پسر فاطمه

اباصالح بیا

عاشق به پای معشوق، دستاشو می‌رسونه
هر شب در خونش، میره با یک بهونه

می‌خوام برات روضه بخونم امشب
تو که همش چشات پر آبه آقا
اونی که شیعه رو بیچاره کرده
حکایت طفل ربابه آقا

مادرش همش میگفت، لب‌ات کویره علی
سهم تو از کربلا، سه شعبه تیره علی

علی لای لای علی



یوسف رحیمی / نوحه

می‌رسد از ره صبح جهان
بانگ جاء الحق بر لبمان
می‌رسد روز مرگ یهود، ننگ و نفرین بر آل سعود
بر شهیدان تشنه سلام، بر یلان رزمنده درود
در عراق و شام و یمن گشته کربلایی برپا بیا
ذوالفقار تو قاتل جان ظالمان دنیا بیا
«العجل یابن فاطمه»

آمده از ره ماه حسین
می‌رسی ای خون‌خواه حسین
بی‌قرار تو رود فرات، بی‌شکیب تو مشک و علم
مانده بی‌تابت چشم حسین، مانده بی‌صبرت قلب حرم
می‌رسی از ره ای امید آل عبا، یابن فاطمه
می‌رسی از ره با شکوه و با هیبت ماه علقمه
«العجل یابن فاطمه»